**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020715**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث‌های سابق بعضی نکاتی در موردش بود به نظرم بعضی نکاتش را یک مقداری تکمیل کنیم بهتر هست. ما در مورد زکات در غیر از غلات اربعه نهایتا عرض کردیم که ظاهرا واجب نیست در غیر غلات اربعه و برای استحبابش هم دلیل روشنی پیدا نکردیم. جمع عرفی بین روایات را به حمل روایات مثبته بر زکات در ظرف تقیه و در ظرف ضرورت حمل کردیم. اینجا به تناسب این بحث عرض کردیم که یک توضیحی در مورد حمل بر تقیه من عرض کنم، ما روایات را که می‌خواهیم، یعنی روایت‌های عامه را که می‌خواهیم، یک روایتی را به اعتبار این که مخالف با عامه است می‌خواهیم کنار بگذاریم به هر حال یک جوری دستکاری توش بکنیم چند جور دستکاری می‌شود در این روایت کرد، یعنی به چند وجه، یک وجه این که بگوییم که روایت‌ها متعارض هستند، روایتی که مخالف با عامه هست کنار گذاشته می‌شود از باب اخبار علاجیه، این یک جور، این یک جور هست. روایت موافق عامه کنار گذاشته می‌شود، روایت موافق عامه طرح می‌شود به خاطر اخبار علاجیه، یک موقعی روایت موافق عامه کنار گذاشته می‌شود به خاطر ترجیح از مرجحات منصوصه به مرجحات غیر منصوصه، این هم یک جور. یک جور این هست که ما روایت‌های موافق عامه را درش دستکاری می‌کنیم به جهت حمل روایت موافق عامه بر این که ناظر به ظرف تقیه است، این سه مدل تصرف در روایت‌های موافق عامه است، حالا یا تصرف در جهت صدورش، یا تصرف در دلالتش، یا بالأخره آن روایت‌ها را یک نوع طرح می‌خواهیم بکنیم. این که سؤالی که اینجا مطرح هست آن این است که چه فتوایی از عامه را ما باید مدار قرار بدهیم، موافقت با چه فتوایی از عامه در این سه شکل مختلف، خب ما به تناسب این بحث در جلسۀ قبل یک بحثی را مطرح کردیم که بالأخره ما برای موافقت عامه موافقت با عامه‌ای که معاصر ائمه علیهم السلام هست را باید در نظر بگیریم و آن هم موافقت با آن فقیهی که مطرح بوده نه هر فقیهی، به تناسب این یک سری بحث‌های کلی هم طرح کردیم، گفتیم که مثلا در کوفه ابوحنیفه شخص معروفی بوده او را باید در نظر بگیریم،

در زمان امام صادق علیه السلام فقیهی که مطرح بوده ابوحنیفه بوده. اینجا یک سؤالی مطرح، من در آن جلسات هم عرض کردم این که ابوحنیفه را می‌گوییم مطرح بوده، ابوحنیفه نفوذ مردمی داشته نه نفوذ حکومتی، و الا ابوحنیفه در زمان خودش نفوذ حکومتی نداشته هرچند بعد از خودش قاضی ابویوسف و محمد بن حسن شیبانی اینها نفوذ حکومتی هم پیدا کردند. اینجا یک بحثی مطرح هست که اساسا مدار در این بحث‌ها نفوذ حکومتی است یا نفوذ مردمی؟ بحث کبروی. و یک بحث صغروی هم در مورد جایگاه ابوحنیفه در کوفه، در آن دوره هست. این سه قسم عرض کردم در روایت موافق عامه باید یک نوع تصرفی کرد، در سه جا تصرف می‌شود، یکی یکی بیاییم ببینیم که در این سه جایی که تصرف می‌شود چجوری باید ملاحظه بشود؟ خب یکی از مرجحات این هست که خذوا بما خالف العامة و ما وافق العامة فاطرحوا، موافق عامه را کنار بگذارید. این تعبیر ظاهرش این هست که موافق لا اقل جمهور عامه و مخالف جمهور عامه، در جایی که عامه دو تا روایت، دو گونه روایت مشهور داشته باشند، دو تا فتوای مشهور داشته باشند اصلاً جزء این اخبار علاجیه نیست، اینجا جایی هست که جمهور عامه لا اقل یا همه‌شان یک فتوایی داشته باشند، بنابراین فتوای یک فقیه در این دسته از اخبار علاجیه اصلا مطرح نیست، حالا نفوذ داشته باشد، نداشته باشد، حکومتی، غیر حکومتی اینها اصلا موضوعیت ندارد، بله یک مطلبی در روایت عمر بن حنظله هست غیر از آن اخبار عامی که خذوا ما خالف العامة و ما وافق العامة فاطرحوا، آن در خصوص روایت‌های عمر بن حنظله بعد از این که می‌گوید این روایت، تعبیر می‌کند آن چیزی که حکّام و قضات عامه به آن امیل هستند آن را رها کنید. خب این هم مشخص هست که مدار حکام و قضات عامه است. نفوذ مردمی در این مرجح هیچ دخالتی ندارد. بنابراین نسبت به این که ما مرجحات را چگونه، یکی از مرجحات بحث موافقت با جمهور عامه و مخالفت با جمهور عامه است، و موافقت با یک فقیه ولو در منطقۀ خودش در مدینه که مکان امام علیه السلام هست یا در کوفه که مکان عمدۀ روایت هست اینها دخالت ندارد، ظاهرش این هست که باید برای کل فقها باشد، یا جمهورشان لا اقل. اگر جمهورش هم مطرح نبود آن که ما قضات و حکام نسبت به آن امیل هستند این بحث اخبار علاجیه.

اما از اخبار علاجیه که بگذریم می‌رسیم ترجیح از مرجحات منصوصه به مرجحات غیر منصوصه، بنابر آن مبنا هم، بنابراین مبنا یعنی به این معنا بگوییم چون روایتی که موافق عامه هست احتمال تقیه درش وجود دارد، ولی روایتی که مخالف عامه هست احتمال درش نیست، این موافقت با چی چی هست که احتمال تقیه را مطرح می‌کند؟ آیا موافقت و مخالفت، موافقت با فتوای فقیهی که نفوذ مردمی دارد مطرح است؟ یا فتوایی که نفوذ حکومتی دارد مطرح است؟ پاسخ مطلب این است که اگر تمام فقهای حکومتی یا آن چیزی که حکومت بر پایۀ او هست یعنی یک فتوا به رسمیت شناخته شده باشد و بقیۀ فتواها اصلا نسیا منسیا باشند، یعنی حکومت نسبت به فتواهای دیگر اصلا کاری نداشته باشد، یک فتوا باشد، خب آنجا ما می‌توانیم بگوییم که اگر کسی بر خلاف آن فتوا مطلبی بگوید امام علیه السلام نمی‌توانسته است بر خلاف آن فتوا فتوایی را ذکر کند. ولی نوعا اینجوری نیست، نوعا اینجور نیست که یک فتوا در جایی که اختلاف فتوا در میان عامه هست، یک موقعی هست در میان عامه اختلاف فتوا نیست همه یک فتوا می‌گویند قهرا آن مورد بحث نیست، در جایی که فتواهای میان عامه مختلف هست، یک فتوا به گونه‌ای باشد که هیچ کسی نتواند بر خلاف آن فتوا فتوایی صادر کند، آن مطلبی نیست. البته این که در مقام عمل بخواهند، به خصوص در چیزهایی که مربوط به حکومت هست، بر خلاف فتوایی که حکومت پشت آن فتوا هست عمل کنند آن نمی‌شود، یعنی بحث زکات که ما داریم یکی از نکاتی که هست این که زکات حکومت بر پایۀ یک فتوایی مثلا زکات می‌گیرد. طرف نمی‌تواند بگوید که من مقلد کسی هستم که او این را لازم نمی‌داند. نه آن فتوایی که حکومت مبنای عملش هست شما باید طبق آن بدهید به حکومت، حق ندارید، یعنی عملا توان مقابله با فتوایی که مدار عمل هست ندارید، ولی خب اگر شما زکاتتان را می‌دهید ولی می‌گویید فتوای من این نیست، ولی با این حال می‌دهم، آن مشکلی نیست، دو بحث است، یک بحث افتاء به غیر آن چیزی که مدار عمل هست این مشکلی ندارد، یکی این که در مقام عمل شما بخواهید عمل نکنید، در اموری هم که به حکومت مربوط هست، حالا در اموری که به حکومت هم مربوط نیست باز هم مشکلی ندارد، نماز می‌خواهم بخوانم، نماز شخصی حکومت گفته فتوای ابوحنیفه را مطرح می‌کند مثلا در زمان امام کاظم علیه السلام حکومت‌ها فتوای ابوحنیفه را مطرح می‌کردند، مثلا تکتف را آنها واجب می‌دانستند ولی خب یک فتوای دیگر هم هست که تکتّف را لازم نمی‌داند شما در مقام عمل تکتف نکنید، خب این معنایش مقابله با حکومت نیست چون حکومت برایش مهم نیست، حالا شما تکتف بکنید یا تکتف نکنید، اینقدر خیلی برایشان مهم نیست. پس بنابراین این که فرق است بین افتاء و مخالفت عملی کردن در جایی که فتواهای عامه متفاوت هست خب بر طبق یکی از این فتواها، فتوا داده بشود ولو آن فتوا مجرای عمل حکومت نباشد، نفس افتاء مشکلی ندارد، ولی مخالفت عملی نباید بشود، پس اینها را با همدیگر باید فرق گذاشت.

یک نکتۀ دیگری اینجا وجود دارد، آن نکته این است، دقت کنید، آن این است، یکی از نکاتی که حکومت‌ها باهاش مسئله داشتند با شیعیان بودند، شیعه بودن شخص، این خودش یک موضوعی بوده، اگر می‌فهمیدند طرف شیعه هست باهاش، چون شیعه‌ها خیلی وقت‌ها با حکومت‌ها درگیر می‌شدند به خصوص شیعه‌هایی که در دورۀ عباسی‌ها خیلی وقت‌ها درگیری‌ها به وسیلۀ شیعه‌ها بوده، گاهی اوقات فتوا دادن، یعنی یا پیروی کردن از یک فتوایی که بر خلاف فتوای دارج باشد نشانگر شیعه بودن شخص تلقی می‌شده، ببینید یک راوی کوفی در کوفه فرض کنید فتوای ابوحنیفه مطرح است، این فتوای ابوحنیفه اگر یک راوی کوفه بر خلاف فتوای دارج در کوفه فتوای دیگری را، ولو فتوای مثلا مالک و امثال اینها را انتخاب کند، ولو فتوا، این فتوا مطابق فتوای مالک هم باشد این متهم می‌شده که این خلاصه شیعه است، یعنی یکی از اتهامات، یعنی زمینۀ اتهام به تشیع در شخص راوی که در یک محیطی هست و فتوا بر خلاف آن فقیهی که در آن محیط نفوذ مردمی داشته، اگر بر طبق آن فتوا مطلبی را نقل می‌کرده این منشأ می‌شده متهم به شیعه شدن بشود، این که ما می‌گوییم که فتوای ابوحنیفه، نمی‌توانستند بر خلاف فتوای ابوحنیفه رفتار کنند، دو گونه هست، یکی این که بر خلاف، چون فتوای ابوحنیفه فتوایی هست که حکومت پشتوانه، یعنی حکومت به او عمل می‌کرده در مقام عمل نمی‌توانند غیر از این فتوایی که حکومت پشتوانه‌اش هست عمل کنند. آن یک بحث است. یک بحث دیگر این هست که نمی‌توانسته‌اند فتوایی غیر از فتوای دارج در محل را بدهند به دلیل این که متهم به تشیع می‌شدند. کوفی که فتوای غیر ابوحنیفه مطرح بکند متهم به تشیع می‌شده، اینجا در این نکتۀ اخیر بحث نفوذ مردمی عمدتاً مطرح هست و این که حالا یک قاضی از قضات عامه یک فتوایی را مطرح بکند آن خیلی موضوعیت ندارد، حالا بر خلاف این قاضی، یک موقعی شما بر خلاف این قاضی یعنی حکمی که قاضی دارد را می‌خواهی رد کنی باز هم بازگشت می‌کند به همان مطلبی که بر خلاف رویۀ حکومت می‌خواهی چیز کنی، این است که امام صادق علیه السلام در یک روایت هست یکی می‌آید می‌گوید مراجعه کردیم به ابن ابی لیلی، ابن ابی لیلا یک همچین حکمی برای ما صادر کرده، امام علیه السلام می‌فرماید مطلب، مطلب ابن ابی لیلا درست نیست، ولی من نمی‌توانم حکم ابن ابی لیلا را رد کنم، حکم ابن ابی لیلا قاضی است من توان رد حکم ابن ابی لیلا را ندارم، دو بحث است، یکی این که می‌خواهم بگویم که این حکم باطل است، نه، امام علیه السلام توان بطلان حکم را ندارد. ولی یک مطلب می‌گویم این حکم ولو ابن ابی لیلا فتوا داده، فتوایش، فتوای درستی نیست، ولی حکمش نافذ است، چون هر کسی بر طبق فتوای خودش عمل بکند حکمش نافذ است، حکم را نافذ می‌دانند، ولی می‌گویم این حکم مطابق واقع هم نیست، ولو نافذ هم هست. خب این هیچ مشکلی ایجاد نمی‌کردند. حالا این مقدمه‌چینی‌ها برای این بود که من این مطلب را که در جلسۀ قبل عرض کردم که ابوحنیفه در کوفه نفوذ داشته بعضی از، این حرف ما در بعضی از فضای مجازی مطرح شده بود در بعضی از گروه‌ها، بعضی‌ها اشکالاتی مطرح کرده بودند، من حالا آن اشکالی که بعضی از دوستان مطرح کرده بودند را طرح کنم و توضیحاتی که دادند این توضیحات را می‌خواهم یک مقداری در موردش صحبت کنم. حالا با حذف بعضی از حواشی قضیه. یکی از دوستان یک همچین اشکالی را کرده که ما می‌گفتیم که در کوفه ابوحنیفه نفوذ مردمی داشته که ابوحنیفه فقیه اهل کوفه است و راویان از امام صادق علیه السلام عمدتا کوفی بودند، ولی در همان زمان، در زمان صادق جایگاه ابن ابی لیلا در کوفه برتر از ابوحنیفه بوده. البته خب من توضیح دادم که مراد از این جایگاهی که ما می‌خواهیم بگوییم جایگاه حکومتی نیست، جایگاه مردمی هست، من در توضیحاتم این را، و ابن ابی لیلا جایگاه مردمی‌اش، جایگاه خاصی در میان مردم نداشته، این که جایگاه داشته ابوحنیفه بوده که ابوحنیفه را ازش فقیه اهل العراق تعبیر کردند. این فقیه اهل العراق هم در روایات ما وارد شده هم در منابع شرح حال ابوحنیفه در منابع عامه با تعبیر فقیه اهل العراق در منابع عامه، به نظرم در تهذیب الکمال دیدم، در جای دیگر، فقیه اهل العراق به این عنوان اصلا شناخته می‌شده. در روایات ما دو نفر را به عنوان فقیه اهل العراق مطرح هست، یکی حکم بن عتیبه از زمان امام باقر که در یک روایتی فقیه اهل العراق در موردش تعبیر شده، یکی ابوحنیفه هست که ازش در زمان امام صادق هست، فقیه اهل العراق مطرح شده. ابن ابی لیلا در بعضی جاها به عنوان فقیه مطرح شده، ولی آن جنبه‌ای که در مورد ابن ابی لیلا مطرح هست عمدتا قضاوتش است، البته یک توضیحی هم اینجا در پرانتز بدهم، ما دو تا ابن ابی لیلا داریم، یک پدر، یک پسر، عبد الرحمن بن ابی لیلا پدر هست و محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلا، این که قاضی هست و مطرح هست و اینها پسر است، محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلا. این یک مطلبی که این دوست ما داشتند، بعد در مورد مطلبشان یک توضیحاتی هم دادند که چطور مثلا ابو حنیفه، یک همچین توضیحی هم آوردند، ابوحنیفه در دوران عملیات مدت‌ها خارج از کوفه بوده و نزد فقهای حجاز شاگردی کرده، و نهایتا از سال ۱۳۲ در کوفه مستقر شده، اما ابن ابی لیلا از زمان امویان تا هنگام مرگ مستمرا قاضی کوفه بوده تقیه اساسا از جایگاه حکومتی بوده و نه مردمی، ابوحنیفه جزء مخالفان و منتقدان بنی العباس بوده، سیطرۀ مذهب ابوحنیفه پس از آن بوده که شاگردش ابویوسف قاضی القضات بنی العباس می‌شود و فقه و فقهای حنفی حاکم می‌شوند. حالا این مطالب اخیرش درست است البته با یک توضیحی که فقط ابویوسف نیست، محمد بن حسن شیبانی هم باید ضمیمه می‌شد، آن مطلب هم درست است، ابوحنیفه هم جزء مخالفان و منتقدان بنی العباس محسوب می‌شد این هم درست است، البته منتقدان خیلی نرم، منتقدان نه اینقدر منتقدانی که مخالف آنچنانی که جدی مخالفت کند، مخالفتش پنهانی بوده، با زید و اینها کمک‌هایی می‌کرده ولی همۀ اینها پنهانی بوده، و الا مستقیم آنچنان، آن چیزی که هست، آن چیزی که در مورد ابوحنیفه هست یکی دو تا نکته است، یکی این که می‌خواستند قاضی‌اش کنند، اصرار به قضاوت می‌کردند، حاضر به قاضی شدن نبوده، و آن خیلی، آن داستان فشاری که برای قاضی شدن و امثال اینها برایش آوردند یک معنا. یک مرحلۀ دیگری که داستان خلق قرآن، قرآن مخلوق است یا مخلوق نیست سر آن جریان خیلی بهش فشار آمده. بحث خلق قرآن یک بحث‌های عجیب و غریبی است، حالا من نمی‌خواهم واردش بشوم به خصوص بعدا قصه‌ای به نام محنه که احمد بن حنبل آنجا خیلی تحت فشار قرار می‌گیرد، می‌گوید احمد بن حنبل وقتی آنجا تحت فشار قرار گرفت می‌گوید یاد ابوحنیفه افتادم که سر همین قضیه چقدر شلاق خورد و کتک خورد و امثال اینها. آنها بحث مخالفت با حکومت نیست، نظر خاصی است، بحث مخالفت با حکومت نیست، داستان چیز اصلا بحث مخالفت با حکومت نیست، بحث این که قرآن مخلوق است یا حادث است آن یک بحث دیگر است، آن داستان دیگری هست که به منزلۀ مخالفت با حکومت به یک معنا تلقی نمی‌شده. ولی عمدۀ قضیه‌ای که هست اصل این که ابوحنیفه در دوران امویان مدت‌ها خارج از کوفه بوده و نزد فقهای حجازی شاگردی کرده، این مطلب کاملا نادرست است. ابوحنیفه شاگرد اصلی، یعنی استاد ابوحنیفه حماد بن ابی سلیمان است، فقیه کوفی. ابوحنیفه می‌گوید ده سال مستمرا در درس حماد بن سلیمان شرکت می‌کند، می‌گوید بعدا تصمیم می‌گیرد که خودش حلقۀ مستقل تشکیل بدهد بعد خلاصه می‌گوید دلم نیامد چی شد و فلان و نتوانستم خودم حلقۀ مستقل تا ۱۸ سال که تا مرگ حماد بن ابی سلیمان فقیه کوفی مستمرا در چیز، حماد بن ابی سلیمان سال ۱۱۹ یا ۱۲۰ از دنیا رفته، و اصلا ابوحنیفه متولد کوفه است، و اصلا در کوفه به دنیا آمده و کوفه بزرگ شده، بله گاهی اوقات برای یادگیری‌هایی پیش شاگردهای حجاز و امثال جاهای دیگر رفته، ولی آنها مسکنش غیر کوفه نبوده، آن چیزی که در شرح حالش هست می‌گوید ۱۸ سال مستمر درس حماد بن ابی سلیمان را رها نکرده، بله در زمان اواخر دورۀ بنی امیه اصرار داشتند که قاضی بشود، برای این که از قضاوت فرار کند دو سال از کوفه رفته خارج، آخر، یعنی ۱۳۰، از ۱۳۰ تا ۱۳۲ خارج کوفه بوده. بعد از اینکه بنی الامیه هم می‌روند کنار دوباره در کوفه می‌آید. چیزش کوفه است، فشارهای خارجی که برش می‌آمده این باعث می‌شده از کوفه برود بیرون، آن که خارج کوفه بوده دو سال در آخر حکومت بنی امیه است، این که در شرح حالش وجود دارد، فقیه کوفه بوده و حتی همان موقع هم که به دلیل نفوذی که در کوفه داشته می‌خواستند قاضی بشود. یعنی بنی امیه می‌خواستند از نفوذ این به عنوان قضاوت استفاده کنند آن هم حاضر به قضاوت نبوده، هر چی می‌کردند می‌گفته من قاضی نمی‌شوم. و سر همین جریان هم خیلی بهش فشار می‌آید. و این یک نکته.

یک نکتۀ دیگر این که در یک یادداشت دیگری دیدم نوشتند که ابوحنیفه شاگرد ابن ابی لیلا بوده، من هر چی گشتم شاگرد ابن ابی لیلا بودن را پیدا نکردم، کجا ابوحنیفه شاگرد ابی لیلا بوده، برعکسش را جایی دیدم، در بعضی از منابع اهل تسنن ابن ابی لیلا را گفتند من اصحاب ابی حنیفه، در بعضی از منابع قرن ۶ و ۷، البته آن هم احتمال زیاد اشتباه است، منشاء اشتباهش هم به احتمال زیاد این است، ابن ابی لیلا جزء اصحاب الرأی بوده، نظرش با نظر ابو حنیفه شبیه هم بوده، امام اهل الرأی ابو حنیفه بوده فکر می‌کنم از این جهت خیال کردند که جزء اصحاب ابو حنیفه بوده، نه جزء اصحاب ابو حنیفه هم نبوده، تویش دیدم نوشته که می‌گوید قبل از ابوحنیفه اصلا نظر به رأی داشته، در شرح حالش هست، ولی این که ابو حنیفه شاگرد ابن ابی لیلا بوده من برنخوردم جایی، یعنی فرصت نکردم کاملا مراجعه کنم، در این تهذیب الکمال شاگردان و مشایخ ابو حنیفه را دارد، در آنجا دیدم، آنجا که چیزی نبود، از آن طرف هم یک مقداری ارتباط این دو تا را یک مقداری که گشتم آن چیزی که من دیدم همین بود که در بعضی از منابع نسبتا متأخر، قرن ۶ و ۷، گفته بودند در ترجمۀ ابن ابی لیلا که من اصحاب ابی حنیفه، که به نظرم باید اشتباه باشد، اما این که ابوحنیفه از اصحاب ابن ابی لیلا باشد نه طبقه‌اش می‌خورد نه چیز، حالا از شاگرد، پیش پدر ابن ابی لیلا کرده باشد آن ممکن است حالا، آن هم البته در تهذیب الکمال نبود ولی طبقه‌اش می‌خورد که ابو حنیفه از پدر محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلا، روایت کرده باشد، حالا به تناسب دیگر به محمد گفتند از بابایت چه خبر؟ می‌گوید من از بابام هیچ خبر ندارم، فقط این که بابام دو تا زن داشت، تنها چیزی که از پدرم خبر دارم این که دو تا زن داشت، این را در شرح حال، این محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلا هم خیلی رابطه‌اش با باباش خوب نبوده چی بوده، یک همچین تعبیری البته چیز دارد، در شرح حالش دارد که من از پدرم هیچ خبری ندارم فقط تنها این که دو تا زن داشت را می‌دانم امثال اینها. ممکن است ابو حنیفه از عبد الرحمن بن ابی لیلا پدر حکایت کرده باشد، طبقه‌اش می‌خورد ولی نسبت به پسر امثال اینها معاصر هم هستند، البته سر همان قضیۀ خلق قرآن دستور به ابن ابی لیلا داده بودند که، از ابوحنیفه بپرسند که مثلا نظرت در مورد خلق قرآن چی است؟ اگر فلان جور، آن خبر داده بود که مثلا بر خلاف نظر حکومت نظرش به چی چی هست، گفته بودند بهش بگو اگر نظرت را عوض نکنی کتک می‌خوری. خلاصه ابن ابی لیلا آمد و ابوحنیفه مجبور شد نظرش را عوض کند که کتک نخورد، شرح حالش ابن ابی لیلا سر بعضی جریانات با ابوحنیفه تند هم شده ولی این که ابو حنیفه شاگرد ابن لیلا باشد و اینها من جایی برخورد نکردم، اما این که مدار تقیه از نفوذ مردمی، یا نفوذ حکومتی است، همان بحثی که عرض کردم، بحث همان نکاتی که در بعضی مراحل بحث نفوذ حکومتی مطرح هست به عنوان دومین مرجح از مرجحات منصوصه، ولی از مرجحات منصوصه که بگذریم، مرجحات غیر منصوصه را اگر بخواهیم مدار قرار بدهیم، آن می‌تواند هم نفوذ حکومتی می‌تواند مدار باشد، هم نفوذ مردمی می‌تواند مدار باشد با همین توضیحاتی که عرض کردم، البته نفوذ حکومتی مدار به این معنا در جایی که رفتار شخص مخالفت با حکومت تلقی بشود، مخالفت با حکومت، یا به این عنوانی که حکم حاکم را می‌خواهد زیر پا بگذارد یا به این خاطر که در مقام عمل نمی‌خواهد آن چیزی را که حکومت تویش حساسیت دارد و اینها عمل کند. البته یک نکته‌ای اینجا نکتۀ موردی هم عرض بکنم، حالا بحث‌های کلی بود، نکتۀ موردی این که در خصوص این بحث ما من عبارت‌ها را آوردم، ابن ابی لیلا جزء کسانی هستند که فتوای به انحصار در ۹ چیز می‌دهد. در بحث ما این که ما ابوحنیفه را ذکر کردیم به دلیل این بود که ما مفتیان به اکثر از ۹ چیز را داشتیم ذکر می‌کردیم، و الا ابن ابی لیلا از کسانی هست که می‌گوید زکات منحصر در ۹ چیز هست. با وجودی که ابن ابی لیلا فتوایش این است حکومت فتوای او را قبول نداشته، از خود روایت ما استفاده می‌شود، حکومت مدارش فتوای ابن ابی لیلا نبوده، مدارش فتوای ابو حنیفه بوده، آن که مهم هست این نیست که طرف قاضی باشد یا قاضی نباشد، قاضی بودن و نبودن در این که حکمش را نباید نقض کنید مهم است، و آن هم در روایت یک نکته‌ای ضمیمه بکنم، روایت عمر بن حنظله بحث قضایی است، دعواها، دعواهای قضایی است، آن اصلا بعضی‌ها کل روایت عمر بن حنظله را می‌گویند این مرجحات مرجح روایی نیست، مرجح روایت‌هایی هست که مبنای قضاوت هست، حالا آن بحث‌هایی دارد من نمی‌خواهم وارد آن بحث‌ها بشوم، اگر ما ترجیح هم بخواهیم، این مرجحی که در روایت عمر بن حنظله هست در جایی هست که یک نوع کأنّ رد حکم حکومتی، رد حکم حاکمی چیزی از این چیزها توش در می‌آید، این ممکن است فرق داشته باشد با موارد دیگری که این مسائل توش مطرح نباشد. این هم این مطلب، اما در غیر از بحث مرجحات منصوصه آن چیزی که بیشتر مطرح هست نفوذ مردمی، عرض کردم عمدۀ مطلبی که هست آن این است که روات متهم به تشیع می‌شدند، این نفوذ مردمی یک راوی مهم هست، راوی کوفی اگر فتوایش بر خلاف فتوای دارج در کوفه بوده اتهام به تشیع در موردش خیلی جدی بوده، این که این بحث‌های، این بحث، این بحث‌هایی بود که در این مورد بود. یک مقدار کتاب آورده بودم می‌خواستم وارد بحث جدید بشوم ولی ظاهرا نمی‌رسیم یک سؤالی همین دم چیز یکی از دوستان از من کرد بگذارید آن را جواب بدهم، ایشان می‌گفتش که شما بالأخره در مورد این نظر حاج آقا رضا همدانی که در مورد تقیه می‌گفتند که در حجیت یک مطلب عدم ظن به خلاف این معتبر هست، نیست، اینها را خلاصه بحثش را ادامه ندادید، فقط نظریۀ حاج آقا رضا را مطرح کردید و بحث را ادامه ندادید، ولی یک نکته‌ای عرض بکنم ما اصلا این که دلالت ظنی حجت باشد، ظواهر حجت باشد ذاتا ظواهر را حجت نمی‌دانیم، مگر از باب اطمینان. می‌ماند مطلبی که حاج آقا دارند و به نظرم درست می‌آید، آن این است که ظواهر، حالا یا آنجوری که حاج آقا تعبیر می‌کنند یا آن تقریبی که ما داریم، حالا بعد این را در جلسۀ بعد عرض می‌کنم، آن این است که به نظر ما ظواهر، ظواهر ظنیه حجت هست از باب انسداد صغیر، حاج آقا ظواهر ظنیه را حجت می‌دانند از باب انسداد کبیر، و اینها شاید تفاوت‌هایی در این بحث داشته باشد، بین این که ما ظواهر را از باب انسداد صغیر حجت بدانیم یا از باب انسداد کبیر حجت بدانیم، این را در نظر داشته باشید من نمی‌خواستم وارد این بحث بشوم ولی بد نیست اشاره به این نکته بکنیم و این بحث مهمی است، آن را هم حالا می‌گذاریم جلسۀ بعد در موردش توضیح می‌دهم، یک نکتۀ دیگری که اینجا می‌خواهم عرض بکنم آن این است که ما بحث زکات در مال التجارة را در جلسۀ قبل طرح کردیم به نظرم رسید ما زکات خیل را اوّل بحث کنیم و زکات مال التجارة را ما قبلا در ضمن زکات صبی مفصل روایاتش را خواندیم امثال اینها. دوستان آن بحث‌هایی که در مورد چیز صبی هست آنها را مراجعه بکنند، یک سری بحث‌ها، ما آن بحث‌ها که قبلا کردیم دیگر تکرار نکنیم، زکات مال التجارة را بعد آن نکاتی که در بحث زکات، در مال صبی وجود دارد این است که یک مقداری بحث را سریع‌تر بتوانیم زکات مال التجارة را عبور کنیم. این در شرایع اینجا می‌گوید که زکات در ۹ چیز واجب است، غیر از ۹ چیز در مال التجارة قولان و زکات در خیل هم مستحب است، ما در واقع زکات خیل را مقدم می‌داریم، زکات مال التجارة را هم سعی می‌کنیم با چکیدۀ بحث‌های گذشته، با استفاده از بحث‌هایی که قبلا کردیم و حذف بحث‌های مکرر خلاصه‌اش را چیز کنیم، زودتر این بحث را جمع کنیم که بحث جلو پیشرفت داشته باشیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبیا محمد و آل محمد

پایان